

گفت وگو با دزدانباری ها که با روشی عجیب سرقت می کرد

سرقت با کیف گیتار



عکس ژوینی است

کیف گیتار، جاسازی برای ابزار و وسایل سرقت. باورثان می شود، شاید شما هم در مترو یا اتوبوس و حتی کنار خیابان این سارق جوان با کیف گیتار را دیده باشید. اما تیپ و ظاهر هنری اش و کیف گیتار باعث شده باشد دهنستان به تنها چیزی که قندهد این باشد که مردی را با ساکی پر از ابزار سرقت می بینید. سارق جوانی که چندین بار به اتهام سرقت بازداشت شده و هر بار پس از آزادی با همان شگرد سرقت هایش را ادامه داده است. این هفته رو در روی این سارق نشستیم و او از شگرد سرقت هایش گفت.

❗ به چه جرمی بازداشت شدی؟

سرقت از اماکن اسم قانونی اش است اما اسم خودمانی سرقت از انباری هاست.

❗ چطور این کار را انجام می دادی؟

کار خیلی سختی نیست، ظاهری آراسته، کلاه گیس با موی بلند که شبیه هنرمندان باشم و گیتاری روی کوله. ابزاری است برای اجرای نقشه سرقت هایم.

❗ اماکنی که برای سرقت ها انتخاب می شدند چه مزیتی

داشتند؟

مزیت خاصی نباید داشته باشند به جز این که در هر خانه ای مخصوصا مجتمع ها که باز باشد آن خانه برای سرقت انتخاب می شود. همه می دانند انباری در قسمت پارکینگ و زیرزمین خانه ها قرار دارد. سراغ انباری ها می رفتم و با انبری که داخل کیف گیتارم جاسازی کرده بودم درها را باز می کردم.

❗ انبار داخل کیف گیتار؟ چطوری؟

کیف گیتار من با کیف های دیگر فرق دارد. داخل کیف

طبقه بندی شده و درست مثل یک کیف ابزار است با این تفاوت که شکلش تغییر کرده است. هر وسیله در یک قسمت قرار دارد.

❗ کسی به توشک نمی کرد؟

قطعا در مجمعی با آن همه ساکنان مگر می شود کسی شک نکند. اما هر کسی مرا می دید می گفتم برای تمیز کردن خانه آمده ام و کارگر هستم و به من گفتند انباری را هم تمیز کنم.

❗ با تیپ و ظاهر تو به حرفت اعتماد می کردند؟

برخی مردم خیلی ساده هستند با تمام ادعاهایشان برای زنگ بودن. به آنها می گفتم دانشجوی هستم و برای تحصیل از شهرستان به تهران آمده ام. برای تامین خرج تحصیل مجبورم کار کنم. آنها هم تصور می کردند من یک دانشجوی فقیر و رنج کشیده هستم و تازه خیلی از آنها به من پیشنهاد کار می دادند تا کمی وضع مالی ام بهتر شود. حتی بعضی از همسایه ها برایم جای و میوه می آوردند. آنها دلشان برای پسری در این سن و سال که با این همه تلاش دارد درس می خواند می سوخت.

❗ فقط وسایل داخل انباری ها را سرقت می کردی؟

وسایل داخل انباری و دوچرخه هایی که داخل پارکینگ ها پارک بودند. به نوعی سرقت وسایل داخل انباری یک پوشش بود و اگر دوچرخه ای در پارکینگ ها پیدا نمی کردم سراغ انباری ها می رفتم.

❗ با وسایل سرقتی چه می کردی؟

دوچرخه ها را که می فروختم. باتوجه به این که الان تمایل به ورزش زیاد شده و از طرفی قیمت ها بالا رفته، بازار خرید دوچرخه خوب است و سود خوبی می دهد. وسایل داخل انبار را هم می فروختم. کلا اگر جنس داشته باشی خریدار هست شاید بعضی از اجناس با قیمت پایین تر خریده شود اما به هر حال مشتری می توانی گیر بیاوری.

❗ چطور دستگیر شدی؟

یک روز در حال سرقت از انباری بودم که یکی از همسایه ها سر رسید و مرا در حال دزدی دید. کیفم باز بود و با دیدن وسایل شک نکرد که دزد هستم. شروع به سروصدا کرد و همسایه ها سرسیدند. راهی برای فرار نداشتم. با پلیس تماس گرفتند و ماموران هم که مدتی بود در تعقیب بودند، سریع به محل رسیدند و رازسرقت هایم فاش شد.

فوق العاده

در این ستون، حوادث گذشته را دوباره بازخوانی می کنیم. حوادثی بسیار قدیمی که فقط برخی افراد سن و سال دار آن را به یاد دارند و بازخوانی آن با همان ادبیات و نثر و نگارش قدیمی، برای ما و نسل قدیم بسیار جذاب و یادآور خاطرات آن زمان خواهد بود. در این شماره، جالب ترین حادثه آبان ۱۳۴۹ روزنامه کیهان را بررسی می کنیم.

زن بزن بهادر شوهرش را در حضور پاسبان به باد کتک گرفت

گفت وگو با مشت

مردی که از ضربات مشت و لگد زنش دل پر خونی داشت در اتاق بازپرس هم مورد حمله همسر خود واقع شد و به ناچار پاسبان ها مداخله کردند و شوهر را از دست زن نجات دادند.

مأموران دیروز زن را که به اتهام سرقت دستگیر شده بود به دادسرا آوردند و او را با پرونده تحویل بازپرس شعبه دوم دادند.

زن مزبور لال بود و بازپرس هر چه کوشش کرد نتوانست مشخصات او را به دست آورد و پرونده اش را تکمیل کند. در اطراف این زن تحقیقاتی شد و معلوم گردید که وی شوهر دارد. به دستور بازپرس چند مأمور به دنبال شوهر زن مزبور رفتند و او را به دادسرا آوردند.

شوهر که به فارسی تسلط نداشت در بازجویی گفت: اسم زنم سکینه است. بازپرس

جریان سرقت را برای شوهر او توضیح داد و در پایان از او پرسید به چه دلیل زنش دست به سرقت زده است. شوهر زن همین که موضوع سرقت را شنید، خود را به میز بازپرس نزدیک کرد و ترسان و لرزان گفت: من جرات ندارم به زنم اعتراض کنم. زنم بزن بهادر است و روزی نیست که مرا کتک نزند. او هر بار به خاطر موضوعی کوچک و بی اهمیت بهانه می گیرد و من را کتک می زند.

اوایل ازدواجمان می توانستم جوابش را بدهم ولی حالا لاغر شده ام و راستش از زنم می ترسم و هر کاری که در خانه می کند، مجبورم چشمانم را ببندم و سکوت کنم و جرأت اعتراض ندارم.

شوهر سکینه پیش بازپرس درددل می کرد و فراموش کرده بود که زنش گرچه لال است اما کر نیست و او همچنان از زنش بدگویی می کرد.

ناگهان زن که همه حرف ها را می شنید از جایش بلند شد و به سمت شوهرش رفت و جلوی چشمان بازپرس، گریبان او را گرفت و دو، سه مشت ثارث کرد. در این زمان پاسبان ها سر رسیدند و او را گرفتند و شوهرش را از دستش نجات دادند.

به دستور بازپرس برای این زن قرار بازداشت صادر شد و او روانه زندان گردید.